بررسی

الگوهای مردن در تاریخ

● مرگ برای هر موجود زنده‌ای خواه‌ناخواه مساله است. اغراق نیست اگر بگوییم مرگ همواره مردم را ترسانده و در زندگی اجتماعی انسان‌ها غالبا معنای مبهمی داشته. طبیعی است که متفکران بسیاری طی قرن‌ها درباره مرگ و مردن نوشته‌اند و کوشیده‌اند لحظه پایان زندگی را برای انسان‌ها قابل فهم کنند. به تازگی نشر ققنوس کتابی در این خصوص منتشر کرده که نویسنده در آن می‌کوشد الگوهای عمده مردن را در سراسر تاریخ شناسایی و توصیف کند. آلن کلهیر در کتاب «تاریخ اجتماعی مردن» بررسی جامعی از اسناد علوم انسانی و بالینی درباره مرگ انسان ارائه می‌دهد. نویسنده در این کتاب می‌کوشد تا با دید انتقادی و مرور آثار مربوطه، نوعی نقشه‌برداری و تحول مفهومی ارائه دهد.

تاکید کلهیر در این کتاب بر زندگی میان‌فردی، سیاسی و فرهنگی تجربه مردن بوده است. ازاین‌رو، انواع تحقیقات مربوط به مردن در زمینه‌های علوم بالینی، رفتارشناسی، انسان‌شناسی و علوم اجتماعی را جمع‌آوری و ارزیابی کرده است و درک جمعی از مردن را ربط می‌دهد به دوره‌های تاریخی، فرهنگ و رفتارها و خصوصیات فراگیر انسانی و نحوه مرگ‌ومیر خاص در یک دوره. سپس این درک وابسته به زمان و مکان و بهداشت عمومی را با انواع خاص سازمان اجتماعی و اقتصادی گره می‌زند که اولین‌بار در آن دوره خاص اتفاق افتاد، هرچند لزوما منحصر به آن دوران نبود. سپس چهار الگوی اصلی مردن را مطرح می‌کند که در دوره‌های مختلف تاریخی ظهور کرده و فراگیر شده‌اند. نویسنده این الگوهای مردن را جمع‌بندی ایده‌آل رفتارهای مشترک و پرتکرار در انتهای زندگی انسان‌ها می‌داند. در نظر او، این الگوها یا در کنار الگوهای دیگر قرار گرفته‌اند یا باعث شده‌اند تا الگوهای مهم و متضاد دیگری برای مردن که از کهن‌الگوها نشات گرفته‌اند به وجود آیند. او می‌کوشد در جاهایی که این الگوهای ثانویه با انواع اصلی تضاد زیادی داشته باشند، در مورد این الگوهای متضاد نیز در کتاب بحث کند. سپس بحث‌هایی مطرح می‌کند درباره آنچه معتقد است مهم‌ترین نیروهای محرک فرهنگی هستند که ورای تمام شیوه‌های بنیادی مردن قرار می‌گیرند. بااین‌حال، در خلال بحث‌های خود اصلا تلاش نمی‌کند تاریخی را که ارائه می‌کند با بحث‌هایی مثل پیشرفت همراه کند یا اینکه بخواهد یک فرهنگ را بر فرهنگی دیگر برتری دهد.

رویکرد تاریخی کتاب حاضر معطوف است به تصاویر اخیر مردن از سرطان و مراقبت‌های پزشکی در بافت گسترده‌تر تاریخی، پزشکی و جهانی. البته پیش‌تر نشان داده می‌شود که کشاورزان اولیه از تصاویر زندگی، مرگ حیوانات و مسائلی از این دست برای ساخت ترانه‌های مردمی، ضرب‌المثل‌ها و استعاره‌ها استفاده می‌کردند و بعدها مردم شهرها تلاش کردند این تصاویر یکجانشینی را به تجربیات خود گره بزنند و به کمک آن اعتبار این تجربیات را ارزیابی کنند. او نشان می‌دهد که چگونه نگرش یا فلسفه قضاوقدری برخی فرهنگ‌های روستایی و کشاورزی با پیدایش رویکرد ابزارگرایانه‌تر و فعالانه‌تر نخبگان شهری برای حل مسئله به دست فراموشی سپرده شد. مع‌الوصف، نویسنده برای توصیف مردن در جهان امروز نه سرطان، نه بیماری قلبی یا علم پزشکی و مسائلی از این دست، بلکه فقر، سالمندی و طردشدگی اجتماعی را اصلی‌ترین مولفه‌های مرگ امروزی می‌داند. در نظر نویسنده رفتارهای دم‌مرگ به شکلی مشخص احاطه این تاثیرات ظریف بر ما را نشان می‌دهد. او بر این باور است که اگرچه همه در آخر کار می‌میرند، همه مسیرهایی که به این نقطه پایان ختم می‌شوند یکسان نیستند؛ چون نحوه مرگ ما انسان‌ها همیشه یکسان نبوده است. او دلیلش را در این می‌داند که انسان‌ها میراث فرهنگی یا محیط فیزیکی مشترکی ندارند. ازاین‌رو، لفظ «مردن» در این کتاب نه به مفهوم انتزاعی مرگ بلکه به فرآیند شخصی و اجتماعی پذیرش مرگ اشاره دارد، یعنی مردن به مثابه لحظات و دقایق و روزهای آخر زندگی، یعنی دم‌مرگ. مردنی که او در این کتاب درباره‌اش بحث می‌کند با زندگی سروکار دارد، از این منظر که ما در فضای پراضطراری زندگی می‌کنیم که زاده آگاهی از این نکته است که مرگ خیلی زود ما را شکار خواهد کرد. نویسنده در این کتاب از مردن به مثابه پیش‌بینی خودآگاهانه مرگ قریب‌الوقوع و دگرگونی‌های اجتماعی ایجادشده در سبک زندگی که به دست خودمان و دیگران و بر اساس همین آگاهی شکل گرفته‌اند صحبت می‌کند. به تعبیر نویسنده این یعنی زندگی آگاهانه که بخشی از فرآیند مردن است و نه مردنی که ما آن را صحنه نهایی ازکارافتادن نوعی ماشین بیولوژیکی رو به زوال تصور می‌کنیم.

تاریخ اجتماعی مردن
آلن کلهیر
ترجمه: قاسم دلیری
ناشر: ققنوس
چاپ اول: ۱۳۹۷
قیمت: ۳۸۰۰۰ تومان

در جست‌وجوی پرولتاریا

مفهوم سیاست طبقاتی در مارکس

اتی‌ین بالیبار . ترجمه: صالح نجفی

در آغاز با پارادوکسی آشکار مواجهیم. مفهوم پرولتاریا از بطن «مواجهه‌ای» پدید آمد که در سال‌های ۱۸۴۴-۱۸۴۳ در پاریس روی داد (مواجهه‌ای نه تنها شخصی و «زیسته» بلکه نظری): بدین‌سان، مفهوم پرولتاریا عصاره همه استلزام‌های یک «نظرگاه طبقاتی» در کار مارکس را در خود فشرده است. این مفهوم موضوع اصلی پژوهش‌های او در زمینه شیوه تولید سرمایه‌داری و شکل خاص استثماری است که بر اثر تبدیل نیروی کار به یک نوع کالا و در پی انقلاب صنعتی پا گرفت. این واپسین مرحله در سیر تطور تاریخی شکل‌های «تقسیم کار اجتماعی» به شمار می‌آید. و سرانجام، مفهوم پرولتاریا اشاره دارد به سوژه یا فاعل جهت‌دار کار و کوشش انقلاب که باید جامعه بورژوایی را از قید تناقض‌های درونی خودش «برهاند». با این حال، استدلالی که به این نتیجه منجر می‌شود به طور مشخص از سال‌های دهه ۱۸۴۰ تا دهه‌های ۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ به تدریج شکل گرفت و تطور یافت. از هر چه بگذریم، خود واژه «پرولتاریا» تقریبا «هرگز» در مجلد اول «سرمایه» ظاهر نمی‌شود، کتابی که خوشمان بیاید یا نه همان متن پایه‌ای است که مایه اعتبار مارکسیسم به شمار می‌آید. وانگهی، این قضیه فقط در مورد اصطلاح عام «پرولتاریا» به عنوان یک اسم مفرد و کلی صادق نیست، اسم مفردی دال بر شخصیتی که رسالتی تاریخی را به دوش می‌کشد، بلکه همچنین در مورد واژه جمع و «تجربی‌تر» پرولترها هم مصداق دارد.[1] «پرولترها» نیز تقریبا از هشتصد صفحه کتاب مارکس غایب است، هشتصد صفحه‌ای که حاصل بیست سال کار مستمر و تصحیح و تنفیح سطر به سطر بود، متنی که مارکس می‌خواست نظریه خود را به نظام‌مندترین وجه ممکن در آن بگنجاند. در کل، باید گفت کتاب «سرمایه» نه با «پرولتاریا» (proletariat) که با «طبقه کارگر» (Arbeiterklasse) سروکار داشت.

در بیان اینکه دو واژه «پرولتاریا» و «پرولترها» هر دو «تقریبا» از کل «سرمایه» غایب‌اند باید دقت و صراحت بیشتری خرج کنم. به طور مشخص، باید به دقت تمایز بگذارم میان دو ویراست متوالی متن «سرمایه» که توسط مارکس انتشار یافتند. (ویراست اول در ۱۸۶۷، ویراست دوم در ۱۸۷۲).

در ویراست اول، دو واژه «پرولتاریا» و «پرولترها»، احتمالا با یک استثنا (در فصل مربوطه به کار روزانه [در ترجمه فارسی، فصل هشتم] آنجا که بحث از گزارش‌های ناظران کارخانه‌هاست)، فقط در تقدیمیه مارکس به ویلهلم ولف[2] و در دو بخش پایانی راجع به «قانون عام انباشت سرمایه» [در ترجمه فارسی، فصل بیست و سوم] آمده است (یعنی بخش‌های مربوط به «قانون جمعیت» مختص به شیوه تولید سرمایه‌داری: «پرولتاریای کشاورزی انگلستان» و...)، به ویژه فرایند «به اصطلاح انباشت بدوی» (در مجموع، حدود بیست مرتبه). فقط به یک مناسبت، دو واژه «پرولتر» و «سرمایه‌دار» در مقابل هم می‌آیند (گو اینکه دومی در همه جای «سرمایه» حضور دارد).

محل ظهور این دو واژه بسیار منطقی است. این بخش‌های متن از یک لحاظ وجه اشتراک دارند: جملگی بر «ناامن بودن» انگشت می‌گذارند که سرشت‌نمای وضع زندگی پرولترهاست. این «ناامنی» در وهله اول معلول خلع ید کارگران «مستقل» از زمین تلقی می‌شود و سپس به عنوان پیامد دائمی صنعت بزرگ در نظام سرمایه‌داری. این حقیقت تا حدی نشان می‌دهد که چرا بحث «سلب مالکیت از سلب مالکیت‌کنندگان» یا «خلع ید از خلع‌یدکنندگان»[3] در بخش‌های پایانی کتاب آمده است، بحثی که در نگاه اول نابجا و انحرافی به نظر می‌رسد. این استدلال‌ها ناظر بر واژگون‌شدن انقلابی جریانی است که همراه با قهر و خشونت در طلیعه نظام سرمایه‌داری آغاز شد. اما شگفت‌تر از همه غیاب هرگونه ارجاع به پرولتاریا در کل تحلیلی است که به فرایند کار، دستمزدها و وسایل استثمار و بهره‌کشی اختصاص یافته. همه اینها به گونه‌ای روی می‌نماید که انگار «پرولتاریا» به ذات خود «هیچ دخلی» به نقش مثبت نیروی کار استثمارشده در فرایند تولید به عنوان «نیروی مولد» نداشته است. انگار «پرولتاریا» هیچ ارتباطی با شکل‌گیری ارزش، تبدیل کار اضافی به ارزش اضافی و یا استحاله کار «زنده» به «سرمایه» نداشته است. این همه چنان روی می‌دهد که انگار واژه «پرولتاریا» فقط به طور ضمنی بر سرشت «موقت» یا «انتقالی» طبقه کارگر دلالت می‌کند، آن هم از سه جهت:

۱- وضع طبقه کارگر همواره با بی‌ثباتی است. حتی می‌توان گفت در قیاس با هستی و حیات «عادی» و «بهنجار» اجتماعی، طبقه کارگر همواره «حاشیه‌نشین» است. حالت ناامنی عمومی معرف آن جامعه‌هایی است که دم به دم «پرولتریزه»تر شده‌اند.

۲- وضع طبقه کارگر همواره به خشونتی دامن می‌زند که در ابتدا به صورت علنی و «سیاسی» معرف دوره گذار از فئودالیسم و انتقال به سرمایه‌داری بود. سرمایه‌داری به این خشونت صورتی قانونی و حقوقی بخشید، چرا که به جای آن سازوکاری را مستقر ساخت که ظاهری سراپا «اقتصادی» داشت.

۳- وضع طبقه کارگر به لحاظ تاریخی غیرقابل دفاع است. این وضع مستلزم گذار دیگری است که وضع قبلی را ملغی خواهد کرد؛ گذاری که انباشت سرمایه‌داری شرایط مادی آن را نقدا فراهم کرده است.

با این همه نباید از یاد برد که این (معدود) ارجاع‌ها به پرولتاریا در کتاب «سرمایه» به تراز بسیار ویژه‌ای از متن تعلق دارند، ترازی که امکان می‌دهد تجزیه و تحلیل شیوه تولید در چارچوب آن منظر تاریخی جای گیرد که مارکس ابتدا در بزنگاه انقلاب ۱۸۴۸ شالوده‌اش را ریخته بود. تقدیمیه مارکس به ویلهلم ولف به نحوی نمادین مؤید استمرار مبارزات «انجمن کمونیست‌ها» بود. از همه مهم‌تر، واژه «پرولتاریا» در حکم «پلی» است که به مارکس امکان می‌دهد تا عبارات مهمی را از «مانیفست کمونیسم» و «فقر فلسفه» در پانوشت‌ها نقل کند. بدین قرار این قبیل ارجاع‌ها پایه‌گذار مبادی آن مکتبی است که از ۱۸۷۰ به بعد با نام «ماتریالیسم تاریخی» شناخته خواهد شد. اما برپایه همین واقعیت مسلم، ارجاع‌ها به «پرولتاریا» به دشوارشدن پروژه مارکس دامن می‌زنند: اینکه بدون افتادن در ورطه تناقض یا سرگشتگی، ماتریالیسم تاریخی و نظریه انتقادی «سرمایه» را به هم پیوند زند، هرچند این (به قول انگلس) «دو کشف» بزرگ مارکس پیوسته چوب لای چرخ هم می‌گذاشتند.

این مشکل با افزوده‌های ویراست دوم (۱۸۷۲) بعد دیگری می‌یابد. دو ارجاع بسیار مهم به پرولتاریا در این ویراست هست که همچنان در حواشی متن حضور دارند و تاثیر قوام‌بخش این منظر تاریخی را تقویت می‌کنند.

یک ارجاع در پس‌گفتار آمده است که نشان می‌دهد چگونه «بلوغ» پیکارهای طبقاتی پس از ۱۸۴۸ سبب‌ساز سست‌شدن ادعای «علمی‌بودن» اقتصاد کلاسیک شد، چراکه علم اقتصاد کلاسیک را با محتوای سیاسی سرکوب شده مفاهیم خود آن علم مواجه ساخت. بدین‌سان، وجه «علمی‌نمای» اقصاد کلاسیک از یک‌سو به علم اقتصاد «عامیانه» (جان استوارت میل) بدل می‌شود و از سوی دیگر به سوسیالیسم به مثابه «علم پرولتاریا» (خود مارکس). و حال پرسش مربوط به رابطه‌ای تازه میان علم و سیاست (نام دیگر «دیالکتیک») مطرح می‌شود.

دومین و سمپتوم‌گونه‌ترین ارجاع در عبارت افزوده‌ای ظاهر می‌شود که به لغو قانون‌های ضد «ائتلاف‌های کارگران» (موسوم به «لوایح ائتلاف»، یعنی قوانین ضد اتحادیه‌های کارگری) در انگلستان مربوط می‌شود، اتفاقی که خود نتیجه پیکارهای طبقاتی بود. و این یعنی پیوند میان مضمون سابق (ظهور نوعی «اقتصاد سیاسی طبقه کارگر») و مضمون عمل و سازمان‌یابی سیاسی خودبنیاد طبقه کارگر. و این به معنای مطرح‌شدن مسئله‌ای در متن «سرمایه» است که پیش‌تر به طور قطع از آن غایب بود: مسئله شکلِ هستی سیاسی طبقه کارگر در چارچوب حدود «نظام» سرمایه‌داری و تاثیرات آن بر خودِ «عملکرد» این نظام. و در عین حال اشاره دارد نه فقط به نحوه «تاریخی» (یک جور «قانون جانبدارانه») بلکه همچنین به نحوه «استراتژیک» یا «راهبردی» طرح مسئله شرایطی که تحت آن عمل سیاسی طبقه کارگر می‌تواند رفته رفته به ورای مرزهای شیوه تولید سرمایه‌داری سر بکشد، یا رفته رفته گذار به کمونیسم را بیاغازد.

برای روشن‌تر شدن این نکته، باید به چند اظهارنظر مارکس که به سیاق این متن مربوط می‌شوند اشاره کنیم. البته این اشاره در عین حال دوپهلو بودن مطلب را نیز روشن‌تر خواهند نمود.

۱) تحلیل‌های موشکافانه‌ای که «سرمایه» مارکس به بررسی ساعات کار طولانی و «قوانین کارخانه‌ها» (محدودیت‌های مربوط به کار زنان و کودکان و نظایر آنها) اختصاص داده است بدون شک یکی از ارکان تعریف پیکار طبقاتی را شکل می‌دهند. بااین‌حال، همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم، این تحلیل‌ها به هیچ روی به «پرولتاریا» اشاره نمی‌کنند. به‌علاوه چون کانون آنها همان قانون و مناسبات قدرت در عرصه تولید در بازار کار است، تحلیل‌های مزبور به دو شیوه پای دولت بورژوایی را به میان می‌کشند: اولا، به عنوان عاملی بالنسبه خودآیین و مستقل از منافع آنی و بلاواسطه سرمایه‌داران؛ و در ثانی، به عنوان عاملی که تخاصم‌های اجتماعی را قاعده‌مند می‌سازد و تنظیم می‌کند (مارکس از «نخستین واکنش آگاهانه و روشمند جامعه بر ضد آن شکلی از فرایند تولیدش» سخن می‌گوید «که خودبه‌خود رشد کرده و توسعه یافته است»).

باری، طبقه کارگر در مقام فاعل پیکاری «اقتصادی» عرضه می‌شود، و حال آنکه «سیاست» دغدغه اصلی بورژوازی است. به شرط آنکه بورژوازی، به‌واسطه دولت، از حاصل جمع ساده سرمایه‌داران، یعنی مالکان وسایل تولید، متمایز باشد.

۲) در سال ۱۸۶۵، کتاب «دستمزدها، قیمت و سود» سرمایه‌داری را به صورت «نظامی» تعریف می‌کند که «درونی» دارد و «بیرونی». یعنی نظامی که بر طبق حدودی تنظیم‌کننده عمل می‌کند. در درون این حدود نظام واجد ثبات است؛ در ورای آنها، مجبور است بدل به نظامی دیگر شود که بر طبق قانون‌هایی دیگر عمل می‌کند. این یکی از روش‌های مارکس برای مفصل‌بندی پیکار اقتصادی و طبقاتی است: پیکار اقتصادی در «درون» نظام سرمایه‌داری می‌ماند و پیکار سیاسی به موجب تعریفش نظام را نفی می‌کند و فراتر از آن می‌رود.

بااین‌همه، این تعریف تن به مخاطره‌ای هم می‌دهد: ممکن است بدل به یک‌جور همان‌گویی محض گردد. می‌توان آن را چنان تعبیر کرد که انگار پیکار طبقه کارگر نظام سرمایه‌داری را فقط از لحظه‌ای به زیر سؤال می‌برد که خودش فراتر از «فرم» اتحادیه‌های کارگری (یعنی پدافند دفاع جمعی این طبقه برای تعیین حداقل دستمزدها) برود و قالبی سیاسی به خود بگیرد و هدف‌هایی سیاسی (یعنی سرنگون‌ساختن حکومت بورژوازی) اختیار کند. همچنین می‌توان آن را قسمی تصمیم نظری تعبیر کرد. پیکار طبقاتی به موجب تعریفش تا بدان‌جا خصلتی سیاسی دارد که از مطالبه «دستمزدهای معقول»، «ساعت کار معقول» و غیره آغاز کند و به خواست «الغای نظام دستمزدها» و «برچیدن دستگاه کار مزدوری» برسد. «دستمزدها، قیمت و سود» (۱۸۶۵) با توصیف «نتیجه دوگانه» پیکار اقتصادی کارگردان بر این تصمیم نظری صحه می‌گذارد. از یک طرف این پیکار به مقابله با گرایش سرمایه به کاهش دستمزدها و رساندن‌شان به زیر ارزش نیروی کار برمی‌خیزد، و نتیجه‌اش صرفا تدافعی و به‌لحاظ تاریخی محافظه‌کارانه است (همچون صخره سیزیف که همواره باید از سر نو به بالای کوه هلش داد). از این حیث، چنین نتیجه‌ای بیش از آنکه به منافع پرولترها مدد برساند به نفع طبقه سرمایه‌دار تمام می‌شود. اما در همین جا پیکار طبقه کارگر نتیجه دومی هم به بار می‌آرد، نتیجه‌ای بالقوه انقلابی و به‌مراتب قاطع‌تر و تعیین‌کننده‌تر از نتیجه اول. سازمان‌یابی و تشکل کارگران تقویت می‌شود، نیروهای کارگران پیوسته متمرکز و متحد می‌گردد؛ کارگران از ایدئولوژی انقلابی آگاهی می‌یابند، تا بدان‌جا که گسستی از نظام سرمایه‌داری رخ می‌دهد. این به‌راستی اوج دیالکتیک است- هرچند اندکی وابسته به پیش‌فرض‌هایی بود که مقدر بود تاریخ سرمایه‌داری حتی زمانی که مارکس و انگلس در قید حیات بودند بر آنها خط بطلان بکشد. پیش‌فرض اول: سودهای ناشی از تولید سرمایه‌داری در گرو حفظ میانگین دستمزدها در حداقل مطلق است؛ پیش‌فرض دوم: سازمان‌یابی مستمر پرولتاریا در نهایت با دوام «نظام» مانعه‌الجمع است؛ و پیش‌فرض سوم: پیکار طبقاتی، نه فقط پیکار پرولتری بلکه پیکار بورژوایی نیز، به طرزی برگشت‌ناپذیر طبقه کارگر را متحد می‌گرداند. از بخت بد، هیچ‌یک از این سه پیش‌فرض صادقانه از کار درنیامد... .

۳) بندی که در ۱۸۷۲ به متن سرمایه افزوده شد با شرایط تاریخی بسیار خاصی تناسب داشت: یعنی شرایط بعد از کمون پاریس، کشمکشی که در درون «انترناسیونال» با اعضای اتحادیه‌های کارگری انگلیس و آنارشیست‌ها در گرفت، ظهور مجدد مفهوم «دیکتاتوری پرولتاریا» با دلالت و معنایی تازه، و تلاش برای تدقیق نظریه و تدوین دوباره اصول سازمانی و تشکیلاتی «حزب انقلابی». اجازه دهید این افزوده را دیگر بار قرائت کنیم:

«قانون‌های توحش‌آمیز علیه اتحاد و ائتلاف‌های کارگران در سال ۱۸۲۵ در برابر موضع تهدیدآمیز پرولتاریا نقش بر آب شدند. با وجود این، قوانین مزبور فقط تا اندازه‌ای از صحنه خارج شدند... تا آنکه عاقبت «حزب معظم لیبرال»، به لطف اتحاد با اعضای حزب محافظه‌کار، شهامت یافت تا به‌طور قطع به همان پرولتاریایی پشت کند که آن حزب را به قدرت رسانیده بود... مثل روز روشن است که پارلمان انگلستان به‌رغم خواست خود و فقط زیر فشار توده‌ها ناچار شد قانون‌های ضداعتصاب و اتحادیه‌های کارگری را ملغی کند، آن‌هم پس از آنکه با خودبینی و نفس‌پرستی بی‌شرمانه نقش اتحادیه دائمی سرمایه‌داران را بر ضدمنافع کارگران ایفا کرده بود».

در اینجا با همان مصطلحات نقدهای معطوف به آنارشیسم مواجه می‌شویم که خالی از نیش و کنایه نیستند. «طبقه کارگر نباید مشغول کار سیاست شود. کارگران فقط و فقط باید در قالب اتحادیه‌های کارگری به سازماندهی خود بپردازند. روزی از روزها، به لطف عالی «انترناسیونال»، کارگران جانشین تمامی دولت‌های موجود خواهند شد. مشاهده می‌فرمایید که جناب با کونین چه کاریکاتور مسخره‌ای از تعالیم من پرداخته است؟ از آنجا که هدف نهایی ما تبدیل دولت‌های موجود به انجمن‌ها[ی کارگران] است، باید اجازه دهیم حکومت‌ها، این اتحادیه‌های عریض و طویل طبقات حاکم، هرکاری دلشان می‌خواهد بکنند، زیرا درگیرشدن با آنها به معنای به‌رسمیت‌شناختن آنهاست».

در اینجا با وارونه‌کردن کامل آن تحلیل از قوانین کارخانه‌ها رویارویم که در بالا از آن یاد کردم. همه‌چیز چنان روی می‌دهد که انگار دو طبقه متخاصم جامعه جایگاه خود را در نسبت با جایگاه‌های «سیاسی» و «اقتصادی» با هم عوض کرده و تاخت زده‌اند. حال طبقه بورژواست که افق خود را به پیکار اقتصادی محدود کرده است، یا آنکه سازمان‌یابی سیاسی‌اش صرفا بازنمودی از رویه‌ای صنفی یا «سندیکالیستی» (به معنای وسیع کلمه) است. از طرف دیگر، عمل توده‌ای پرولتاریا اجازه می‌دهد تا قالب‌ها و هدف‌های «سیاسی» خودش به منصه ظهور برسند و شاید بتوان گفت حتی زمانی که پرولتاریا خود را فقط در قاب اتحادیه‌های کارگری بازمی‌شناسد، باز هم ابتکار عمل پرولتاریاست که بورژوازی را مجبور به «درگیرشدن در کار سیاست» می‌کند و بورژوازی را ناگزیر می‌کند تا به دولت حامی خود توان سیاسی لازم را برای بهره‌برداری، مهار و احیانا سرکوب پرولتاریا اعطا کند. این تز همخوانی کامل دارد با ضرورت تشکیل یک حزب توده‌گیر طبقه کارگری، همراه با ایده قسمی «جهان‌نگری پرولتری»، و توأمان تجزیه و تحلیل تجربه کمون پاریس به‌مثابه نخستین «حکومت طبقه کارگر» (در شاهکار مارکس، «جنگ داخلی در فرانسه») و با این حکم انگلس که «کارگران ماهیتا سیاسی‌اند» [یا «کارگران از روی طبع سیاسی‌اند»] (در نقد برنامه اِرفورت») و همچنین با تعریف کمونیسم به عنوان راه‌حل و رفع تناقض دیرین تاریخی میان «کار» و «سیاست» (تناقضی که در سپیده‌دم تاریخ در دولت‌شهرهای یونان آغاز شد که از طرفی «دموکراتیک» بودند و از طرف دیگر استوار بر نظام برده‌داری). همه این تزها به اتفاق هم در یک مقطع تاریخی در نوشته‌های «سیاسی» و «تاریخی» مارکس و انگلس پدیدار می‌شوند.

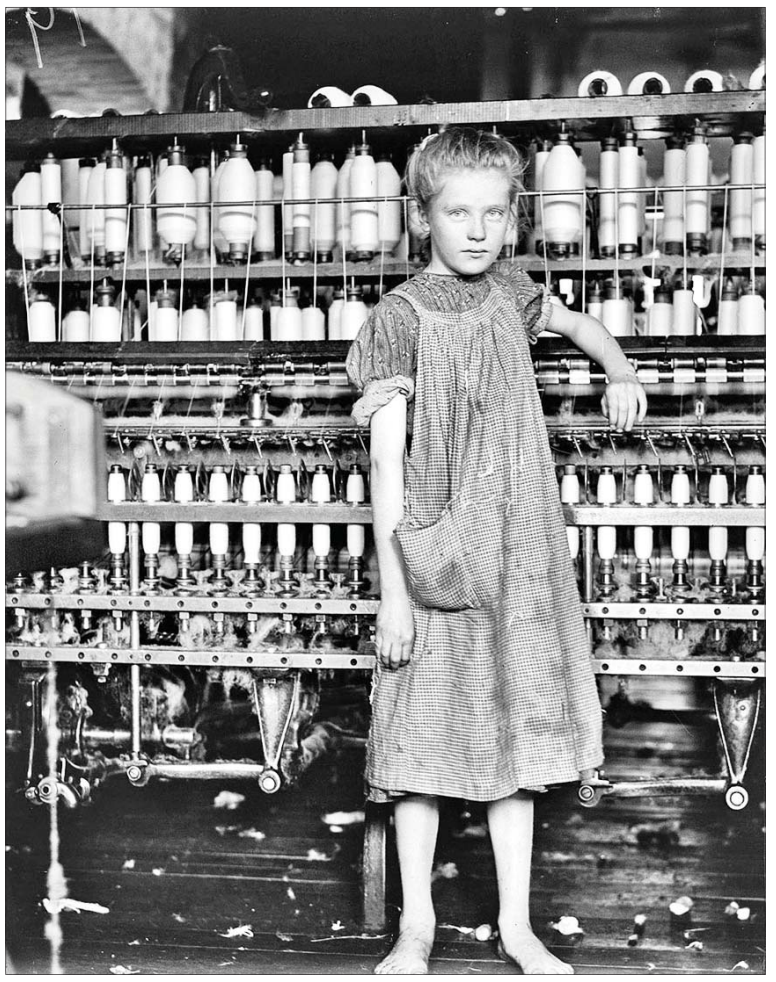

کار کودکان در کارخانه‌های نساجی آمریکا، ورمونت ۱۹۱۰ / عکس لوییس هاینه

آنچه می‌خوانید ترجمه بخش کوتاهی است از فصل پنجم کتاب «توده‌ها، طبقات، ایده‌ها: مطالعاتی درباره سیاست و فلسفه پیش و پس از مارکس» اثر اتی‌ین بالیبار که در سال ۱۹۹۴ منتشر شد. او در این کتاب به واکاوی رابطه ذاتی فلسفه انتزاعی و سیاست انضمامی می‌پردازد، از تأثیر فلسفه سیاسی بر جنبش‌های جمعی بحث می‌کند، و سراغ موضوعاتی همچون پیکار طبقاتی و مذهبی، ناسیونالیسم و نژادپرستی، حقوق‌بشر و شهروند و مالکیت به‌عنوان یک رابطه اجتماعی می‌رود. قطعه‌ای که در اینجا انتخاب شده است به اهمیت بحث از پرولتاریا در آثار مارکس و به‌خصوص غیاب آن در کتاب «سرمایه» اشاره دارد.

پی‌نوشت‌ها:

[1] در زبان‌های اروپایی، «پرولتاریا» یا «پرولترها» فرق می‌کند. proletariat در روم باستان به «طبقه پست» اجتماع اطلاق می‌شد و در قرن ۱۹ به طبقه کارگران صنعتی که نیروی کارشان را مثل کالا به کارفرمایان سرمایه‌دار می‌فروختند و به اصطلاح سلب مالکیت شده بودند. در مقابل proletarian به تک‌تک اعضای یک طبقه ویژه اطلاق می‌شد و proletarian صیغه جمع آن محسوب می‌شود. - م

[2] ویلهلم ولف (۱۸۶۴-۱۸۰۹) آموزگاری آلمانی بود که مارکس مجلد اول «سرمایه» را به او تقدیم کرد: «تقدیم به دوست فراموش‌ناشدنی‌ام، به مبارز دلیر، وفادار و بزرگ‌منش راه پرولتاریا». - م

[3] و به تعبیر مارکس، همان «نفی در نفی» هگلی - م

بررسی

پرسش‌های فلسفی

● «خودآموز فلسفه» نوشته مل تامپسون کتابی مقدماتی برای آشنایی با کلی‌ترین اصول و اندیشه‌های فلسفی است. در این کتاب خواننده با حوزه‌های اصلی فلسفه مثل هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، فلسفه اخلاق، فلسفه سیاست، فلسفه دین، فلسفه علم و... آشنا می‌شود و درمی‌یابد که اصولا فلسفه چیست و از برخی استدلال‌ها و نظریات فلاسفه معروف نیز آگاه می‌شود. این کتاب بر اندیشه فلاسفه متمرکز نشده و هرجا اشاره‌ای به آنها شده در خدمت یک بحث مشخص و برای درک بهتر آن موضوع بوده است. نویسنده در مقدمه‌ای با عنوان «فلسفه چیست؟» ابتدا تعریفی ساده از فلسفه ارائه می‌دهد، در ادامه از چرایی مطالعه فلسفه سخن می‌گوید و سپس به سبک‌های مختلف استدلال و سرانجام به این پرسش می‌پردازد که آیا پرداختن به فلسفه به «نوشیدن شوکران» می‌ارزد؟ اشاره او به یکی از برجسته‌ترین مقاطع تاریخ فلسفه غرب یعنی ماجرای محاکمه و اعدام سقراط در ۳۹۹ قبل از میلاد است. در این مقدمه او فلسفه را کوششی می‌داند برای فهم کلی‌تر اصول و اندیشه‌هایی که در پشت جنبه‌های مختلف زندگی نهفته است. برای مثال فلسفه سیاسی به طرح سؤال‌هایی درخصوص مفهوم عدالت، برابری، چگونگی سازمان یک حکومت و معنی دموکراسی می‌پردازد. در این فلسفه خیلی از اصطلاحات روزمره سیاسی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما در مقایسه با واژه‌های مورد استفاده در یک بحث سیاسی معمولی با تعمق و دقت بیشتری به آنها پرداخته می‌شود. فلسفه با نظر به جنبه‌های مختلف زندگی «سؤال‌های بزرگ» مطرح می‌کند و می‌توان آن را به مباحثی نظیر فلسفه ذهن، فلسفه دین، فلسفه علم و فلسفه سیاسی تقسیم‌بندی کرد.

او با مقایسه‌ای بین تاریخ علم و تاریخ فلسفه توضیح می‌دهد که فلسفه همواره در پی پیشنهاد روش‌های جدید در نگرش به پرسش‌ها، راه‌های نو در تبیین اندیشه‌ها و دیدگاه‌های جدید راجع به هدف و عملکرد خود فلسفه است. همچنین بین فلسفه و زبان ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. درواقع برخی وظیفه فلسفه را چیزی جز روشنگری‌های زبان‌شناختی نمی‌دانند. در برقراری ارتباط با دیگران ما از زبان استفاده می‌کنیم. این زبان از افکار و دیدگاه‌های ما سرچشمه می‌گیرد که خود ناشی از تجربیات زندگی و آموزش‌هایی است که دیده‌ایم و آن‌هم تا حد زیادی متأثر از نظرات متداول و دیدگاه‌های رایج در جامعه‌ای است که در آن متولد شده‌ایم. درواقع هدف فلسفه روشن‌ساختن افکار و مفاهیم و معنی زبان است. به‌این‌ترتیب می‌توان ادعا کرد که فلسفیدن همان واضح و دقیق فکرکردن است. معمولا فلسفه به دو صورت مورد مطالعه قرار می‌گیرد: بر اساس موضوعات و مسائل مختلف فلسفی یا بر اساس سیر تکوین و تکامل آن در بستر تاریخ که در فلسفه غرب اغلب با متفکران یونان قدیم نظیر افلاطون و ارسطو آغاز می‌شود.

فلسفه با تلاش انسان برای شناخت آغاز شده و این کتاب نیز فصل نخست خود را به همین بحث اختصاص می‌دهد. تنها در این فصل است که تا حدودی از نحوه اندیشیدن برخی از فلاسفه در طول تاریخ سخن گفته شده است. در فصول بعدی، نویسنده با انتخاب مهم‌ترین سرفصل‌ها در فلسفه و تفکر غربی، آنها را با زبانی ساده و تا حد امکان موجز و با مثال‌هایی ملموس توضیح می‌دهد. در فصل‌های ۱ تا ۴ به طیفی از مسائل فلسفی اشاره می‌شود. نظریه شناخت فصلی را به خود اختصاص می‌دهد، ولی مسائل متافیزیک و زبان در همه این فصول یافت می‌شود و سایر موارد مرتبط با شناخت نیز مطرح می‌شود. دین، ذهن و علم مباحث اساسی فلسفه را تشکیل می‌دهند و نشان می‌دهند که پرسش‌های اساسی فلسفه درباره زبان و معنی چگونه در این موارد خاص به کار می‌رود. از سوی دیگر نوع بشر نه‌تنها در پی درک جهان پیرامون خود است، بلکه در آن زندگی می‌کند، در آن انتخاب و مداخله می‌کند و خود را به شکل جوامع بشری سازمان می‌دهد. بنابراین فلسفه با دو پرسش در زمینه‌های عملی زندگی هم سروکار دارد که عبارتند از اخلاقیات و سیاست. به این دو موضوع در فصل‌های ۵ و ۶ پرداخته شده است. فصل ۷ به گستره‌ای از دیگر مکاتب فلسفی موجود در جهان امروز نظر می‌افکند. برای مثال، به پدیدارشناسی هوسرل و وجودگرایی یا اگزیستانسیالیسم که برای فهم فلسفه قاره‌ای مهم‌اند. منطق صوری نیز از جمله مباحثی است که خواننده کنجکاو به آشنایی با آن نیاز دارد و لازم است که با اسلوب استدلال منطقی و مباحثه آشنا شود. نویسنده در نهایت به سراغ زیباشناسی و سایر مباحث در فلسفه مدرن قاره‌ای نظیر ساختارگرایی و پست‌مدرنیسم می‌رود و تأثیرات آن را در زمینه ادبیات و هنر و همچنین فلسفه به اختصار بررسی می‌کند.

خودآموز فلسفه
مل تامپسون
ترجمه: بهروز حسنی
نشر نو
قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان